**عنوان مقاله**: سرمايه اجتماعي شرط لازم براي توسعه

**مولف:** محسن رناني

**منبع:** انديشه صادق: 12-11

**یادداشت: -**

دانشجوي كارشناسي ارشد معارف اسلامي و اقتصاد دانشگاه امام صادق عليه‌السلام، ورودي 74

**سوال: جنابعالی از نخستین افرادی بودید که تقریباً یک سال پیش به بحث سرمایه اجتماعی پرداختید، چه پیش زمینه­ای سبب طرح این مسأله شد؟**

جواب: اقتصاد ایران پیچیدگی­های ویژه خودش را دارد و همه ما در تلاشیم تا با الگوهای نظری، این پیچیدگی­ها را توضیح دهیم. سالهاست که این سؤال در ذهنم مطرح بود که چرا تئوریهای مرسوم اقتصادی در اقتصاد ایران شکست می­خورد. همه دانش­آموختگان اقتصادی در ایران این سؤال را مرتباً می­پرسند که اگر تئوری­های اقتصادی مرسوم در ایران جواب نمی­دهد اشکال از کجاست؟ از تئوریهاست یا به این دلیل است که ما اقتصاد ایران را به درستی نشناخته‌ایم؟

در آن مقطعی که مشغول تدوین رساله دکترایم در زمینه اقتصادی نهادگرا بودم و هم­زمان مطالعات روش­شناسي در اقتصاد را دنبال می­کردم به این نتیجه رسیدم که آن تئوریهایی که معمولاً دانش­آموختگان اقتصاد فرا می­گیرند تئوریهای خام، ساده شده و شسته رفته­ای است که فقط برای تدریس مفید است و نه برای سیاست­گذاری.

در واقع برای سیاست­گذاری لازم است که نظریه­ها متناسب با ساختار و شرایط اقتصادی، اصلاح و تکمیل شوند. به دیگر سخن، لازم است نظریه­ها بومی­سازی شوند. این بومی­سازی در همه زمینه­ها و مواردی که ما چیزی از خارج وارد می­کنیم وجود دارد و اعمال می­کنیم.

مثلاً در خودروهای جدیدی که فن­آوری آنها را وارد می­کنیم، تغییراتی می­دهیم تا متناسب با شرایط آب و هوای ایران باشد این کار لازم است در مورد نظریه­های جدید علمی، به ویژه نظریات علوم اجتماعی و انسانی، نیز انجام گیرد. اما متأسفانه در ایران در بیشتر مواقع، همان تئوریهای خام اقتصادی مبنای سیاست­گذاری قرار گرفته است.

این مسأله به ویژه در دوره تعدیل اقتصادی پس از جنگ صادق است. من بخشی از پاسخ پرسش اولیه را در موضوعاتی که اقتصاد نهادگرا مطرح می­کند یافتم. مسایلی همچون هزینه مبادله، عقب­ماندگی نظام حقوق مالکیت، عدم شفافیت اطلاعات، نااطمینانیهای مختلف اقتصادی و رانت­جویی.

یعنی مجموعه مسایلی که در اقتصاد نئوکلاسیک مغفول واقع شده است و از کنار آنها به سادگی گذاشته­اند یا حتی خیلی راحت، مفروض گرفته­اند. اینها توضیحاتی است که از منظر اقتصاد نهادگرا می­توان مطرح کرد. اما باز احساس کردم این پاسخها علی­رغم عمیق­تر شدن در مسأله، همه جواب نیست. ما هنوز در ایران فرض می­کنیم که انسانها همان عاقل اقتصادی هستند که در اقتصاد فرض شده است. اما چون در کشور «هزینه مبادله» بالاست، بیشتر افراد به سمت تولید نمی­روند.

احساس من این بود که یک سطح تحلیل عمیق­تر وجود دارد که بدان پرداخته نشده است که در ادامه بررسیهایم متوجه مسأله سرمایه اجتماعی شدم و به این تحلیل رسیدم که سرمایه اجتماعی در سالهای پس از انقلاب به ویژه در سالهای پس از جنگ به دلیل تبعات انقلاب، نظیر نابسامانیهای قانونی و بی ثباتیها و بعد به دلیل سیاستهای اقتصادی و اجتماعی ناهمگون و شتابزده پس از جنگ، رو به کاهش و تخریب نهاده است اکنون نیز معتقدم که سرمایه اجتماعی همچنان در حال کاهش است و تا این روند متوقف نشود ما هیچ سیاست­گذاری موفق اقتصادی نمی­توانیم انجام بدهیم.

بنابراین با این جمع­بندی لازم دیدم که مسأله سرمایه اجتماعی را از منظر اقتصادی و در سطح ملی مطرح کنم. البته از منظر اجتماعی و سیاسی قبلاً توسط جامعه­شناسان و متخصصان علوم سیاسی در سطح آکادمیک مطرح شده بود.

* **شما چه تعریفی از سرمایه اجتماعی دارید، ویژگیهای آن را در چه می­دانید و در این زمینه وامدار چه اندیشمندانی هستید؟**
* برای تعریف سرمایه اجتماعی بهتر است از مصادیق و مثالها شروع کنیم تا بتوانیم به تعریف مشخصی برسیم اگر از تمثیل بهره بگیریم سرمایه اجتماعی به مثابه نوعی روغن اجتماعی است که در مناسبات بین افراد نقش ایفا می­کند؛ یعنی در عین تسهیل­کنندگی مناسبات، چسبندگی هم ایجاد می­کند، به عبارتی هم چسب اجتماعی است و هم روغن اجتماعی.

از یک سو بسیاری از زبریهای مهره­های اجتماعی، یعنی افراد و واحدها را که در اصطکاک با هم قرار می­گیرند تسهیل می­کند و از بین می­برد، یعنی برخوردها و مناسبات افراد را تسهیل می­کند. در عین حال همچون یک چسب اجتماعی تعامل اجتماعی افراد را در كنار هم و در يك محيط تعامل اجتماعي نگه می­دارد.

می­توان سرمایه اجتماعی را محیطی دانست، یا مجموعه شرایط و مجموعه قواعد اخلاقی- اجتماعی و رفتاری دانست که به طور ضمنی رفتار افراد را شکل می­دهد و کمک می­کند تا سرمایه انسانی و سرمایه مادی و اقتصادی بتواند در تعامل با هم به یک رشد پویا برسند.

بنابراین سرمایه اجتماعی بستر و فضایی است که تعامل نیروهای انسانی و استفاده این نیروی انسانی از سرمایه مادی را تسهیل و کم هزینه می­کند.

اگر جامعه را مانند یک میدان بازی در نظر بگیریم که بازیگران آن افراد و واحدهای اقتصادی- اجتماعی هستند، اینها در رقابت با هم به دنبال حداکثر کردن منافع­شان هستند، حداکثر کردن به معنی گل زدن بیشتر در بازی است. اما این بازی حداکثر سازی منفعت و استفاده از سرمایه­های مادی را قواعد و رویه­هایی كه اسمش را سرمایه اجتماعی می­گذاریم امکان­پذیر می­سازد و تسهیل می­کند. در غیر این صورت بازی یا متوقف می­شود یا بسیار خشن و پرهزینه ادامه پیدا می­کند.

در مثال بازی فوتبال مسایلی همانند وجود قواعد بازی و رعایت آنها، داوری بی طرفانه و تمکین بازیکنان به نظرات داور، احترام متقابل بازیکنان، عدم پرخاشگری، تعهد و پایبندی به اخلاق بازی و نظایر آن جزء سرمایه اجتماعی بازی هستند که بازی را روان، مطمئن و کم­هزینه می­کند و رفتارها را پیش­بینی­پذیر می­سازد. در چنین بستری از سرمایه اجتماعی است که بازیگران شروع به بازی می­کنند. در واقع توانایی تکنیکی بازیگران، سرمايه انسانی بازی است و محیط و تجهیزات ورزشگاه نیز سرمایه مادی آن محسوب می­شود.

سرمایه اجتماعی منبع اصلی شکل­گیری گروه­های اجتماعی است بدون حضور سرمایه اجتماعی هیچ گروهی شکل نمی­گیرد در واقع هر گروهی حول یک سرمایه اجتماعی شکل می­گیرد.

پس در نهایت می­توان گفت سرمایه اجتماعی مبنعی است شامل قواعد ارزشی، اخلاقی، اجتماعی که رفتار افراد را مقید می­کند تا در گروه­های مختلف اجتماعی با هم به تعامل، مبادله و تصیم­گیری بپردازد.

اکنون می­توانیم به یک جمع­بندی از سرمایه اجتماعی برسیم. می­توان گفت سرمایه اجتماعی مجموعه­ای از هنجارها، ارزش­های غیر رسمی، قواعد عرفی و تعهدات اخلاقی است که رفتارهای متقابل افراد در چهارچوب آنها شکل می­گیرد و موجب تسهیل روابط اجتماعی افراد می­شود و معمولاً به افزایش همکاری و مشارکت اجتماعی افراد می­انجامد.

اما در مورد کسانی که بیشترین بهره را از نوشته­های آنها برده­ام، باید به فرانسیس فوکویاما، جیمز کلمن، داگلاس نورث، گری بکر، منکر اولسون و دنیس مولر اشاره کنم.

کتاب فوکویاما با عنوان «پایان نظم» و کتاب جیمز کلمن با عنوان «بنیادهای ­نظریه اجتماعی» به فارسی ترجمه شده است و منابع خوبی در این زمینه هستند.

* **تصور مردم بر این است که ارزشها و قواعد اخلاقی چندان نقشی در توسعه ندارد و مرتباً این مسأله را مطرح می­کنند که غرب در حال پیشرفت اقتصادی است اما می­بینیم که اخلاقیات رو به کاهش است. جنابعالی این مسأله را چگونه تبیین می­کنید؟**
* در بحث اخلاق باید بین دو دسته اخلاق فردی یا خصوصی و اخلاق اجتماعی تفکیک قایل شویم. یکی از مشکلات فعلی نظام اجتماعی و سیاسی ما همین است که در بسیاری از سطوح، اخلاق فردی را به سطح اخلاق اجتماعی کشانده­ام و این آسیب‌ناک است. هر مسأله باید در سطح خودش مورد تحلیل قرار گیرد.

مردم - و متأسفانه گاهی نیز نخبگان جامعه - معمولاً به مصادیق خاصی از اخلاق فردی در غرب نگاه می­کنند و در موررد آن با معیارهای ایرانی­- اسلامی داروی می­کنند. بنابراین اولاً به سطح اخلاق فردی و خصوصی در غرب نگاه می­کنند نه به سطح اخلاقی اجتماعی، ثانیاً موارد خاصی از اخلاق فردی را ملاحظه می­کنند نه همه آنها را و ثالثاً در چهارچوب ارزشهای ایران و اسلامی در مورد آنها داوری می­کنند.

بنابراین با توجه به توضیح یاد شده، بعید به نظر می­رسد که بتوان به ­راحتی گفت که اخلاقیات در غرب رو به کاهش است و البته من معتقدم با ملاحظه هر دو سطح اخلاق فردی و اجتماعی، می­توان ادعا کرد که در کشورهای پیشرفته وضعیت اخلاق فردی و اجتماعی در کل در حال ارتقا است و البته آنچه سرمایه اجتماعی را می‌سازد عمدتاً در سطح اخلاق اجتماعی است.

نکته دیگر اینکه ممکن است برای هر کشور یک ذخیره اولیه سرمایه اجتماعی تشکیل بشود و بعد فرایندهای درونی این کشورها به سمت تخریب آن ذخیره اولیه برود ولی نکته مهم این است که یک ذخیره اولیه و کافی شکل گرفته است. فرانسیس فوکویاما در کتابش نشان می­دهد که سرمایه اجتماعی در آمریکا در حال کاهش است اما این به مفهوم این نیست که آنها در حال فروپاشی هستند. یک ذخیره عظیمی از سرمایه اجتماعی در طول زمان شکل گرفته که این سرمایه در دوره­های خاصی و بنا به دلایل خاصی ممکن است کاهش پیدا کند.

کشورهای جهان سوم نیز در دوره گذار که قرار می­گیرند مرتباً دچار کاهش سرمایه اجتماعی می­شوند این کشورها قبل از آغاز مرحله مدرنیزاسیون و تجددگرایی، از آنجایی که بر قواعد اخلاقی، دینی و مذهبی تکیه دارند دارای سرمایه اجتماعی خوبی هستند (و اصلاً یکی از کارکردهای مهم دین این است که بخشهای مهمی از سرمایه اجتماعی را می­سازد) اما بعد در دوران گذار دچار کاهش سرمایه اجتماعی می­شوند و در دوره­هایي این سرمایه به سطح نازلی می­رسد بگونه­ای که گاهی فرایند توسعه نیز متوقف می­شود و یا حداقل رشد قابل ملاحظه­ای نخواهد داشت.

بنابراین اگر ما در غرب می­بینیم که رشد وجود دارد و همزمان در مواردی سرمایه اجتماعی کاهش پیدا کرده است، باید به یاد داشته باشیم که قبلاً یک ذخیره اولیه گسترده از سرمایه اجتماعی ایجاد شده بوده است.

دوم­اینکه بخشهایی از سرمایه اجتماعی در غرب در حال کاهش است و نه همه سرمایه اجتماعی آن.

سوم اینکه آنچه به عنوان قواعد اخلاقی مطرح می­شود و براساس آن می­گوییم غرب در حال فروپاشی است. قواعد اخلاق، فردی است نه اجتماعی. ما در فرهنگ دینی هم دو نوع گناه داریم یک دسته گناهانی که ظلم به نفس است و یک دسته هم گناهانی که ظلم به غیر است.

در غرب گناهانی که ظلم به نفس است خیلی مهم انگاشته نمی­شود اما گناهانی که ظلم به غیر است، بسیار مهم انگاشته می­شود. سرمایه اجتماعی نیز چیزی نیست جز عادات رفتاری و قواعد اخلاقی و هنجارهایی که در مناسبات با دیگران رعایت می­کنیم. در واقع سرمایه اجتماعی مانع گناهانی می­شود که ظلم به غیر محسوب می­شود.

بنابراین می­توانیم این تفکیک را بکنیم که اگر می­بینید در کشورهای توسعه یافته بخشی از قواعد اخلاقی تخریب شده است در حوزه اخلاقیات فردی است اما در حوزه اخلاقیات اجتماعی به شدت در حال تقویت است شاخص­ها هم این را نشان می­دهد.

* **چه معیارها و ملاکهایی را برای اندازه­گیری سرمایه اجتماع به کار می­برند و در جامعه ایران این معیارها چه روندی را نشان می­دهد؟**
* یکی از مهمترین مسایلي که سبب شده است سرمایه اجتماعی نتواند جایگاه خودش را به ویژه در حوزه اقتصاد پیدا کند دشواری اندازه­گیری آن می­باشد. هنوز هیچ شاخص فراگیری که بتوانیم میزان سرمایه اجتماعی و تحولات آن را اندازه­گیری بکنیم در دسترس نیست. سرمایه اجتماعی یک متغیر چند وجهی است.

اولاً؛ یک متغیر کلان غیر قابل مشاهده است.

ثانیاً؛ متغیری است که هم در سطح خرد وجود دارد و هم کلان و اشکالی که اینجا به وجود می­آید آن است که در بسیاری از موارد سرمایه اجتماعی ممکن است در سطح خرد تقویت بشود در حالی که در همان زمان سرمایه اجتماعی در سطح کلان در حال تخریب است.

مثلاً استحکام مناسبات در گروه­های قاچاق و شکل­گیری باندهای قاچاق؛ یعنی اینکه سرمایه اجتماعی در گروههای کوچک در حال تقویت شدن است، اما همزمان افزایش قاچاق به این معناست که سرمایه اجتماعی در سطح کلان در حال کاهش است. یا وقتی که روند عمومی کشور به این می­انجامد که اقلیتهای قومي و مذهبی به سمت همگرایی درونی بروند و از همگرایی ملی بپرهیزند و شکافی بین آنها و نظام ملی پدیدار بشود این به منزله افزایش سرمایه اجتماعی در سطح قومیتها و اقلیتها و کاهش سرمایه اجتماعی در سطح ملی است.

بنابراین به دلیل این پیچیدگیها ساختن شاخص برای سرمایه اجتماعی خیلی دشوار است. اما ما می­توانیم یک سری شواهد را ملاحظه نماییم و از طریق آن شواهد نتیجه­گیری کنیم که سرمایه اجتماعی در حال رشد است یا کاهش. در واقع می­توان روند تغییرات سرمایه اجتماعی را از روی پیامدهای سرمایه اجتماعی شناسایی کرد.

مثلاً وقتی که اعتیاد در سطح کشور روندش رو به افزایش است، وقتی که میزان جرایمی که عنصر عمد در آن وجود دارد در حال گسترش است، وقتی مهاجرت به سمت خارج شدت می­گیرد، یا وقتی میزان خودکشی و طلاق در حال افزایش است این شاخصها به خوبی نشان می­دهد که روند عمومی سرمایه اجتماعی به چه سمت و سویی در حال حرکت است.

در شرایط باثبات ممکن است به عللی یکی از این متغیرها افزایش پیدا کند، مثلاً میزان خودکشی بالا برود، اما بقیه شاخصها یا در حال کاهش هستند و یا ثابت می­ماند. اما وقتی به طور هم­زمان همه متغیرهای یاد شده در حال افزایش باشند به خوبی می­توان دریافت که سرمایه اجتماعی به شدت در حال کاهش است.

البته جدای از شاخصهای آماری که روند پیامدهای سرمایه اجتماعی را نشان می­دهند. می­توان در زندگی روزمره در عرصه­های مختلف اجتماعی نیز شواهد کاهش یا افزایش سرمایه اجتماعی را ملاحظه کرد. مثلاً وقتی که هر روز مجبوریم اطراف تعداد بیشتری از چهارراه­ها یا خیابانها را نرده بکشیم، نشانه کاهش سرمایه اجتماعی است. یا وقتی در معاملات املاک و مستغلات هر روز میزان وثیقه­ها بیشتر می­شود یا وقتی که مغازه­های محلی دیگر به مشتریان خود نسیه نمی­دهند یا وقتی میزان خلف وعده­های افراد چشم­گیر می­شود یا وقتی تعداد موتور سیکلتهایی که از پیاده­روها یا از چراغ قرمز عبور می­کنند رو به افزایش می­گذارد و موارد دیگری نظیر اینها، همگی نشانه روند رو به کاهش سرمایه اجتماعی است؛ اما به طور خاص برای ایران شاخصهایی نظیر تعداد جرایم عمدی، و یا بهتر بگویم نسبت جرایم عمد به جمعیت، نسبت تعداد زندانیان کشور، نسبت معتادان کشور، نسبت مهاجرت به خارج، نسبت طلاق، نسبت خودکشی و نظایر اینها در طول سالهای پس از پایان جنگ و به طور مشخصی از سال 1368 به بعد رو به افزایش گذارده است.

منظور از نسبت نیز تعداد وقوع این متغیرها در هر میلیون نفر جمعیت است. این بدین مفهوم است که دقیقاً از سال 1368 به­ بعد سرمایه اجتماعی یک روند کاهش را آغاز کرده است که همچنان ادامه دارد. من اکنون نمی­خواهم وارد تحلیل علت و چرایی پیدایش این روند شوم که البته ضروری است در جای خود تحلیل شود.

در این جا فقط به تعدادي از شاخصهای اجتماعی که روند آنها علامتی است از روند سقوط سرمایه اجتماعی در ایران اشاره می­کنم. مثلاً تعداد پرونده­های قتل عمد مختومه شده از دادگستری، از یازده پرونده به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت در سال 1373 به پنجاه و هفت پرونده در سال 1375، شصت و سه پرونده در سال 1378 و نهایتاً هفتاد و دو پرونده در سال 1380 افزایش یافته است. این یعنی قتلهایی که عنصر عمد در آنها وجود دارد در این دوره 5/6 برابر شده است.

توجه کنید در این ارقام اثر رشد جمعیت حذف شده است و ما کل قتلهای عمد را تقسیم بر جمعیت کرده­ایم به طور کلی جرایمی که عنصر قصد، آگاهی و عمد در آن وجود دارد، وقتی رو به افزایش می­گذارد به منزله کاهش سرمایه اجتماعی است. اگر ما کل جرایم عمدی نظیر سرقت، اعمال منافی عفت، اختلاس، ارتشا، جعل، تصرف عدوانی و مزاحمت، قتل عمد، ایراد ضرب و جرح و صدور چک بلامحل را در نظر بگیریم، براساس پرونده­های مختومه شده در دادگستری و با تکیه بر آمارهای مندرج در سالنامه­های آماری رسمی کشور، می­بینیم تعداد پرونده‌ها از 162 هزار در سال 1373 به بیش از 980 هزار پرونده در سال 1375 و سرانجام به حدود 1775 هزار پرونده در سال 1380 رسیده است.

گرچه بخش اندکی از این افزایش ناشی از رشد جمعیت بوده است اما بیش از ده برابر شدن جرایم عمد کشور در طی هفت سال معنی­دار است و نشانه آشکاری از روند سقوط سرمایه اجتماعی است. شاخصهای دیگر اجتماعی نیز این روند را تأیید می­کنند.

مثلاً میزان طلاق در کشور از 509 طلاق در هر میلیون نفر در سال 1372 به 630 در سال 1375 و سرانجام به 938 طلاق در سال 1380 رسیده است. به همین ترتیب میزان خودکشی در کشور -براساس آمارهای رسمی که می­دانیم بسیار از واقعیت فاصله دارد- از 1437 فقره در هر میلیون نفر جمعیت در سال 1370 به 3275 فقره در سال 1380 رسیده است.

می­دانیم که اعتماد، پای­بندی به تعهدات و نظایر آنها از شاخصهای اصلی سرمایه اجتماعی هستند. صدور چکهای بلامحل می­تواند شاخصی برای کاهش پای­بندی به تعهدات باشد البته فقط بخش اندکی از چکهای بلامحل به دادگستری ارجاع می­شود، یعنی آن بخشی که واقعاً طرفین نخواسته­اند یا نتوانسته­اند به تعهدات خود عمل کنند.

در سال 1373 به ازای هر میلیون نفر جمعیت کشور، کمتر از هزار پرونده چک بلامحل در دادگستری رسیدگی شده است در حالی که این رقم در سال 1375 به بیش از 5500 پرونده چک و در سال 1380 به حدود 9400 پرونده رسیده است. شما می­توانید در تعداد بسیاری از شاخصهای اجتماعی نظیر اعتیاد، امید به آینده، پای­بندی به قواعد اخلاقی، رعایت قوانین، راست­گویی، استرس و فشارهای روانی و نظایر آنها در ایران همین روند را مشاهده کنید.

این روند هشدار جدی به ما می­دهد که اگر چاره­ای اندیشیده نشود ما در مقاطع تاریخی خاص که نیاز به انسجام اجتماعی داریم، ضربه­پذیر خواهیم بود. حوادث اخیر عراق پس از حمله آمریکا و بی­قانونیها و غارت امول عمومی و خصوصی و نابود کردن مراکز عمومی و دولتی، همه تبعات نابودی سرمایه اجتماعی بود که در دوران رژیم صدام اتفاق افتاده بود.

* **آیا می‌توانیم سرمایه اجتماعی را نوعی کالای عمومی در نظر بگیریم؟**
* سرمایه اجتماعی اشتراکاتی با کالاهای عمومی به مفهوم خاص اقتصادی دارد و البته تفاوتهایی هم دارد. از این نظر که کالاهای عمومی کالاهایی هستند که در آنها ازدحام به وجود نمی­آید و هم­زمان تعداد زیادی افراد می­توانند از آن استفاده کنند سرمایه اجتماعی هم در این ویژگی مشترک است از این نظر که کالاهای عمومی قابلیت مستثنی­سازی ندارند و ما نمی­توانیم برخی از مصرف کننندگان را مستثنی کنیم؛ یعنی نمی­توانیم به عده­ای بگوییم شما از امنیت مرزها بهره ببريد و عده دیگری را محروم کنیم باز سرمایه اجتماعی به کالاهای عمومی شبیه است و از این نظر که به طور هم­زمان تعداد زیادی از افراد می­توانند از کالای عمومی استفاده کنند بدون اینکه عرصه برای استفاده دیگران تنگ بشود با کالای عمومی اشتراک دارد.

اما تفاوتهایی هم وجود دارد. کالاهای عمومی معمولاً توسط دولت تولید می­شوند و در مواردی قابلیت آن را دارند که تولید آن به بخش خصوصی واگذار گردد. مثلاً ساختن خیابانهای شهری یک کالای عمومی است که هم دولت می­تواند خودش بسازد و هم می­تواند آن را به بخش خصوصی واگذار کند.

اما سرمایه اجتماعی کالایی است که نه بخش خصوصی می­تواند به تنهایی تولید کند و نه دولت به تنهایی از عهده تولید آن بر می­آید. سرمایه اجتماعی کالایی است که فقط با تعامل و مشارکت هم زمان جامعه و دولت قابل تولید است. اگر یکی از این دو در تولید این کالا مشارکت نکنند تولید متوقف می­شود. به­عنوان مثال، اعتماد اجتماعی زمانی ایجاد می­شود که دولت و مردم به یکدیگر اعتماد کنند.

اگر دولت به مردم اعتماد نداشته باشند و یا مردم از دولت سلب اعتماد کنند این کالا قابلیت تولید را ندارد. یا اگر کارکنان دولت فاسد باشند این فساد به مردم سرایت می­کند و اگر مردم فاسد باشند این فساد به کارکنان دولت سرایت می­کند. پس عدم فساد، عدم رشوه دادن، صداقت در مناسبات، اعتماد و نظایر اینها، همه بخشهایی از سرمایه اجتماعی هستند و زمانی افزایش می­یابند که هم مردم و هم دولت به آن پایبند باشند و در انباشته کردن آن بکوشند. چه مردم قوانین رانندگی را رعایت نکنند چه دولت؛ یعنی پلیس رعایت نکند ترافیک وضعش وخیم می­شود. ترافیک وقتی تسهیل می­شود که قواعد رانندگی به عنوان یک سرمایه اجتماعی از سوی همه افراد و دولت مورد احترام قرار بگیرد.

این یک ویژگی منحصر به فرد کالای اجتماعی است که تولید آن مستلزم همکاری و تعامل متقابل جامعه و دولت است.

* **آیا در خصوص اعتماد اجتماعی که یک کالای اجتماعی است ما می­توانیم نوعی تفکیک میان اعتماد در بین مردم، اعتماد در گروه‌های کوچک خودجوش و اعتماد به نهادهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به کار ببریم؟**
* سرمایه اجتماعی را ما می­توانیم در سطح کلان و خرد ببینیم. در سطح خرد سرمایه اجتماعی در درون خانواده، گروه­ها، احزاب و اقلیتها وجود دارد. در درون تمام گروه­هایی که به نوعی حول یک هدف مشترک با هم همکاری می­کنند سرمایه اجتماعی وجود دارد. اما یک سرمایه اجتماعی هم در سطح کلان است که کل افراد یک جامعه در آن فضا با هم تعامل می­کنند. مجموعه ما به عنوان اعضای یک جامعه یک گروه کلان هستیم که اگر سرمایه اجتماعی در این سطح تقویت شود تعامل اجتماعی در سطح جامعه کم هزینه و تسهیل می­شود. سوار شدن به اتوبوس، مراجعه به ادارات، رفتن به کوه و ... همه اینها مستلزم برخورد افراد با یکدیگر است كه اگر سرمايه اجتماعي در سطح كلان تقویت بشود آن برخوردها و تعاملها کم هزینه­تر می­گردد.

وقتی به یک مغازه رجوع می­کنید و می­خواهید جنسی را بخرید اگر سرمایه اجتماعی در سطح بالا باشد راحت­تر می­توانید به فروشنده اعتماد کنید. و این امر تعاملات روزمره را کم هزینه­تر و روران­تر می­کند.

پس اگر در داخل گروه­ها باشیم وجود سرمایه اجتماعی هدف گروه را در درون گروه تقویت می­کند و تولید یا دست­یابی به هدف، کم­هزینه­تر و آسان­تر صورت خواهد گرفت و اگر یک هدف اجتماعی مانند خدمت­رسانی مورد نظر باشد باز آن خدمت­رسانی کم هزینه­تر و آسان­تر صورت می­گیرد.

در بعضی مواقع همان­طوری که عرض کردم جهت حرکت سرمایه اجتماعی در سطح خرد و کلان مخالف می­شود که این امر مناسبات اجتماعی را بسیار پر هزینه می­کند.

* **آیا ما می­توانیم عکس این مسأله را نیز تصور کنیم، مثلاً اعتماد در سطح گروه­های کوچک موجب تضعیف گردد، اما در سطح کلان شاهد افزایش سرمایه اجتماعی باشیم؟**
* هر فردی هم زمان دو جایگاه دارد. یک جایگاه به عنوان عضوی از گروه کوچک مثل خانواده، کارخانه و یک جایگاه به عنوان فردی که عضو یک جامعه بزرگ­تر است. اگر سرمایه اجتماعی در سطح کلان در حال کاهش باشد فرد از گروه بیرون می­آید و با بقیه اعضای جامعه روبه­رو می­شود احساس عدم اطمینان می­کند. فرقی نمی­کند که با نانوا یا یک راننده اتوبوس روبه­رو می­شود یا با رئیس مؤسسه استاندارد. در هر صورت احساس عدم اطمینان و عدم اعتماد می­کند. چنین فردی ممکن است برای گریز از نااطمینانیها در مناسبات اجتماعی، بکوشد مناسبات خانوادگی، گروهی یا قومی خود را تقویت کند.

بنابراین سرمایه اجتماعی را در سطح خانواده یا گروه افزایش می­دهد. طبیعی است وقتی سرمایه اجتماعی در سطح کلان در حال تقویت و گسترش باشد، فرد در زندگی اجتماعی احساس اطمینان و اعتماد می­کند و نیازی نمی‌بیند که مناسبات خانوادگی، گروهی، محلی، قومی یا دینی خود را تقویت کند و بنابراین به طور طبیعی سرمایه اجتماعی در سطح خرد کاهش می‌یابد.

- **آیا ما می­توانیم سرمایه اجتماعی را به عنوان یک راهبرد در برنامه چهارم مطرح کنیم. آیا جنابعالی معتقدید که یکی از ریشه­های ناکامی برنامه­های توسعه عدم توجه به این بوده است؟**

- بازسازی سرمایه اجتماعی الزاماً نیازی به پول ندارد. در بسیاری از موارد زمینه­های سقوط سرمایه اجتماعی توسط همان کسانی که برنامه­ریزی کلان کشور را انجام می­داده­اند، صورت گرفته است و در موارد بسیاری نیز مدیران و کسانی که سیاستها را اجرا کرده­اند موجب کاهش سرمایه اجتماعی شده­اند. الزاماًً هیچ رابطه­ای بین برنامه­های توسعه اقتصادی که در یک دوره 5 ساله اجرا می­شود با سرمایه اجتماعی وجود ندارد. ممکن است شما پول زیادی را در تقویت فرهنگ عمومی خرج بکنید اما باز با کاهش سرمایه اجتماعی روبرو باشید.

ممکن است پول زیادی در گسترش کتاب­خوانی صرف کنید اما باز با کاهش سرمایه اجتماعی روبرو باشید. ممکن است یک وزیر در سیاست­گذاری اقتصادی تلاش زیادی در احداث کارخانه­ها و سرمایه­گذاریهای اقتصادی انجام دهد، اما نحوه تصمیم­گیری و نحوه اجرای آن تصمیمات بگونه­ای باشد که سرمایه اجتماعی را کاهش بدهد.

اگر بخواهیم به صورت مصداقی در این مورد صحبت بکنیم ممکن است یک مسؤول تلاش وافری برای افزایش سرمایه فیزیکی و اقتصادی انجام بدهد اما در مسیر این اقدامات، قانون اساسی را زیر پا بگذارد.

این به طور ناخواسته زمینه­های کاهش سرمایه اجتماعی را فراهم می­کند؛ چرا که وقتی مقامات یک کشور قوانین اصلی کشور را زیر پا بگذارند به طور طبیعی به دیگر افراد جامعه پیام داده می­شود که اشکالی ندارد شما هم می­توانید بقیه قوانین را زیر پا بگذارید. يا برخی دستگاه­ها گرچه مجری قانون هستند ولی در مسیر اجرای قانون دست به خلافهایی می­زنند که راه را برای تخلف مردم عادی نیز باز می­کنند که خود این مسأله تشدیدکننده سقوط سرمایه اجتماعی است.

* **نقش دولت در کشورهای جهان سوم به ویژه ایران در مقایسه با کشورهای غربی در بازسازی سرمایه اجتماعی چیست؟ آیا بین نقش دولت در این کشورها تفاوت وجود دارد؟**
* در عمل معمولاً فرایند تخریب سرمایه اجتماعی در ایران از طرف حکومت آغاز شده است. علت هم آن است که دولت یک نهاد بزرگ است که نهادساز است؛ یعنی می­تواند نهادهای جدیدی ایجاد کند و منظور از نهاد، مجموعه قواعدی است که رفتار افراد را شکل می­دهد و کنترل می­کند.

اگر حکومتی بنیاد برخی اقدامات تخریب­کننده سرمایه اجتماعی را بگذارد حرکت او به ­طور طبیعی در جامعه موجب تکثیر می­شود.

پس همان­طور که حکومت یک نهاد نهادساز است و اقدامات او می­تواند فعالیتهای مردم را قانونمند کند متقابلاً حرکتهایی که از حکومت سر بزند و تخریب­کننده سرمایه اجتماعی باشد می­تواند کار تخریب سرمایه اجتماعی را تشدید کند.

در کشورهای نفت خیز مثل ایران معمولاً فرایند تخریب سرمایه اجتماعی از طرف حکومت آغاز شده و علت هم آن است که دولت مدرن در ایران همزاد نفت است؛ یعنی دولت مدرن در ایران وقتی پدیدار شد که نفت هم در ایران کشف شد.

اگر مبدأ دولت را انقلاب مشروطیت در نظر بگیریم، این نوزاد آرام آرام به شیر نفت وابسته شد و احساس کرد که بدون درآمد نفت نمی­تواند حضور داشته باشد. آرام آرام متوجه شد که تمام منویات خودش را می­تواند از طریق وجود درآمد نفت که در دستش است اجرا بکند. آرام آرام متوجه شد که نیازی به قانون ندارد و نیازی به قانونمداری ندارد و در مواقع ضروری توانسته ناکاراییها را با نفت پوشش دهد. کارگزاران دولتی به طور تاریخی احساس کرده­اند که فرا­قانونی هستند.

این روحیه در دروان باثبات یک کشور خیلی آشکار به سرمایه اجتماعی ضرر نمی­زند. اما در دروانی که کشور در مرحله گذار قرار دارد به شدت تخریب­کننده است. چرا که در دوران گذار دولت با مسایل و مصایب بیشتری روبروست و لذا سعی می­کند که آن مسایل و مصایب را به طرق فراقانونی حل و فصل بکند.

درآمد نفت دارد و لذا می­تواند مشکلات را با سرعت زیاد آن هم از طرق فراقانونی حل و فصل بکند. این حرکت به سمت راه حلهای فراقانونی مبدأی است برای تشدید تخریب سرمایه اجتماعی چرا که عادات حکومت به سرعت در جامعه تکثیر می‌شود. به قول سعدی:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی

برآورند غلامان او درخت از بیخ

اگر قانون اساسی از طرف حاکمان بی حرمت شد به طور طبیعی از طرف مردم هم بی حرمت می­شود. اگر دولت قواعد مصوب خودش را زیر پا گذاشت به طور طبیعی مردم هم زیر پا می­گذارند. اگر قوه قضاییه خودش قوانین موضوعه کشور را بی حرمت کرد مردم هم بی حرمت می­کنند و قس علی هذا.

* **در بازسازی سرمایه اجتماعی نهادهای مردمی چه نقشی ایفا خواهند کرد؟**
* تا زمانی که حکومت تصمیم فراگیر و قاطع در مورد توقف تخریب سرمایه اجتماعی نگیرد تلاشهای مردمی نتیجه­ای نخواهد داشت. در واقع مردم به طور تاریخی و تدریجی سرمایه اجتماعی را افزایش می­دهند مشروط بر این که حکومت و نهادهای حکومتی زمینه­ساز و بسترساز، تخریب سرمایه اجتماعی نباشند.
* **سرمایه اجتماعی چه نقشی در رشد و توسعه اقتصادی کشور ایفا می­کند؟**
* رشد و توسعه اقتصادی نیازمند خلاقیت است و مطالعات اقتصادی نشان داده که بخش اعظم رشد در قرون بیستم نه حاصل نیروی کار یا رشد سرمایه بلکه حاصل ابداعات و خلاقیتها و نوآوری در روشهای تولید بوده است.

خلاقیت نیازمند یک افق زمانی بلند مدت برای فکر کردن، برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری است. هر نوع ابداعی در عرصه اقتصاد و تکنولوژی نیازمند افق زماني بلندمدت، برنامه­ریزی و سرمایه­گذاری است. در دوره­های سقوط سرمایه اجتماعی این افقهای بلندمدت تیره و نامطمئن می­شود. اعتمادی به آینده وجود نخواهد داشت. درجه حفاظت و تضمین حقوق مالکیت کاهش پیدا می­کند.

رفتارهای غیرقابل پیش­بینی افزایش پیدا می­کند، مناسبات اجتماعی و اقتصادی پرهزینه می­شود و بخش بزرگی از انرژی کارآفرینان و نیروهای خلاق در حل و فصل این اصطکاکهای اجتماعی صرف می­شود و لذا فرصت برنامه­ریزی و خلاقیت و تمرکز وجود نخواهد داشت. بنابراین ممکن است ما رشد­های عادی و معمولی داشته باشیم اما رشدهای چشمگیر که موجب خیزش اقتصادی بشود نخواهیم داشت. در فقدان سرمایه اجتماعی خیزش اقتصادی ممکن نیست اما ممکن است رشد اقتصادی معمولی وجود داشته باشد.

* **ارزشهای فرهنگی و دینی به عنوان یکی از مولفه­های سرمایه اجتماعی تا چه حد در رشد و توسعه سرمایه اجتماعی و طبیعتاً رشد و توسعه اقتصادی نقش ایفا می­کند؟**
* هر چه ارزشهای دینی، فرهنگی و اخلاقی تقویت شده باشد رفتار افراد پیش­بینی­ پذیرتر است؛ چرا که افراد در چارچوب قواعد خاصی رفتار می­کنند، بنابراین قابلیت اعتماد افراد بیشتر است و مناسبات اجتماعی روان­تر و کم هزینه‌تر صورت می­گیرد.

اما نکته اصلی اینجاست که در دروان سقوط سرمایه اجتماعی، ارزشهای اخلاقی دینی هم به طور هم زمان تنزل پیدا می­کنند و وقتی برخی از ارزشهای اساسی کاهش پیدا کرد به طور طبیعی سایر ارزشها نیز کاهش و سقوط می­کنند. یکی از کارکردهای مهم دین در طول تاریخ همین ایجاد سرمایه اجتماعی بوده است که در دروان گذار تضعیف می­شود. اما این تضعیف پیش از اینکه با ارزشهای مدرن جایگزین بشود صورت می­گیرد. پس در دوران گذار ارزشهای دینی و سنتی کاهش پیدا می­کنند در حالی که هنوز ارزشهای دنیای مدرن جایگزین آن نشده است که این امر زمینه­ساز سقوط سرمایه اجتماعی می­شود.

* **شما تا اینجا به زوایای یک درد پنهان اشاره داشتید، آیا می­توان مشخصاً و آشکارا بگویید که برای توقف سقوط و افزایش سرمایه اجتماعی چه کارهایی باید و چه کارهایی نباید انجام پذیرد؟**
* ببینید سرمایه اجتماعی وقتی بالاست که اعتماد در میان مردم بالا باشد، همبستگی اجتماعی شدید باشد، تعهد به منافع ملی و منافع اجتماعی جدی باشد، احساس نوع دوستی و همیاری جمعی قوی باشد، قانون حرمت جدی داشته باشد و کسی جرأت نکند آشکارا در جامعه خلاف قانون رفتار کند، مردم به حکومت و قوانین آن و مجریان آن به چشم حامی و خادم بنگرند نه به چشم غاصب و ظالم، مردم نسبت به دردها و مصایب هم­نوعان خود در جامعه حساس باشند و واکنش نشان دهند، بی­تفاوتی اجتماعی حداقل باشد و مردم در ناهنجاریها و مشکلات اجتماعی خود را مسؤول بدانند و نظایر اینها.

اکنون می­توان گفت کلیه رفتارها، سیاستها و برخوردهایی که از سوی حکومت باعث ضربه به رفتارها و هنجارهای یاد شده گردد، سرمایه اجتماعی را تخریب می­کند. پس حکومت نباید کارها و رفتارهایی را به طور منظم تکرار کند که موجب تضعیف شرایط یاد شده گردد. مظاهر وجود سرمایه اجتماعی نیز به خوبی قابل مشاهده است.

وقتی مردم به راحتی معامله می­کنند و از وثیقه­های سنگین خبری نیست و به قول یکدیگر اعتماد می­کنند، وقتی دانش­آموزان از صندلیهای اتوبوسها حفاظت می­کنند و مانع پاره شدن آنها می‌شوند، وقتی افراد از گلها، چمنها و درختان خیابانها و پارکها محافظت می­کنند و مانع تخریب آنها می­شوند، هنگامی که مردم به قواعد رانندگی احترام می­گذارند و می­کوشند حق تقدم عبور را به همدیگر بدهند، وقتی گذشت و رفتارهای بزگوارانه زیاد می­شود، همه و همه نشانه­های وجود سرمایه اجتماعی است.

بنابراین می­توان گفت، بی حرمت شدن قانون توسط مقامات حکومتی، بی­ثباتی سیاسی و اقتصادی، تغییرات مداوم قواعد و رویه­های رسمی، فساد مقامات، تبعیضهایی که حکومت میان گروه­های مختلف شهروندان روا می­دارد، بی­صداقتی مسؤولان اقداماتی که موجب شکاف بین جامعه و حکومت یا بین گروهای اجتماعی و حتی بین افراد می­شود، فریب­کاریهای آشکار مقامات و سیاستگذاران، سوء استفاده از ارزشهای اخلاقی و اجتماعی و دین و نظایر اینها اقداماتی هستند که زمینه­های تضعیف سرمایه اجتماعی را از سوی حکومت فراهم می­آورد.

* **به نظر شما آیا حرکت به سوی اقتصاد بازار می­تواند تأثیر مثبتی روی سرمایه اجتماعی داشته باشد؟**
* قضیه کاملاً برعکس است. هیچ اقتصاد بازاری مستقر نخواهد شد و کارآمد عمل نخواهد کرد، مگر آن كه سرمایه اجتماعی به میزان قابل قبولی بالا باشد. توضیح مسأله طولانی است و تنها به ذکر این نکته بسنده می­کنم که ساز و کار اصلی اقتصاد بازار، رقابت است و رقابت مستلزم کاربرد جدی عقلانیت در تصمیم‌های افراد و بنگاهها و مؤسسات است.

ابزار و لوازم اصلی برای کاربرد عقلانیت در تصمیمات عبارت است از: وجود میزان قابل قبولی از اطلاعات قابل اتکا، همراه با قابل پیش­بینی بودن رفتارهای افراد، واحدها و دولت و نیز حد لازمی از ثبات سیاسی و اجتماعی. چنین شرایطی نیز تنها زمانی محقق می­شود که سطح سرمایه اجتماعی به میزان قابل قبولی بالا باشد.

بنابراین در فقدان سرمایه اجتماعی، عقلانیت ابزاری مردم که همان عقل حسابگر روزمره یا عقل معاش است ناکارآمد می­شود. پس اگر حکومت رشد و توسعه درون زا که مبتنی بر فعالیت خلاق مردم همین جامعه باشد، پدید آورد و اگر می­خواهد نظام اقتصادی بازار را جایگزین یک اقتصاد دولتی کند، اول باید روند سقوط سرمایه اجتماعی را متوقف سازد.

* **سوال همین جاست که حکومت این کار، یعنی توقف سقوط سرمایه اجتماعی را چگونه انجام دهد؟**
* نکته مهم این است که بازسازی سرمایه اجتماعی، یک پروسه است نه یک پروژه. به زبان دیگر بازسازی سرمایه اجتماعی مستلزم فرایندسازی است نه برنامه­ریزی.

برخی فرایندهای مخرب باید متوقف شود، برخی فرایندهای سازنده جدید باید به وجود آید تا سرمایه اجتماعی بهبود یابد. با نوشتن یک برنامه و مثلاً تخصیص بودجه لازم برای این کار، سرمایه اجتماعی بهبود نخواهد یافت. باید این فرایند بی­توجهی به نظرات کارشناسان و نخبگان که اکنون در عموم دستگاههای حکومتی جریان دارد، باید معکوس شود و این با برنامه نمی­شود بلکه مستلزم تغییر نگرشها و رفتارهاست.

* **وظیفه نخبگان و گروه­های مرجع در زمینه متوقف کردن روند تخریب سرمایه اجتماعی چیست؟**
* اگر مقامات حکومتی را نیز بخشی از نخبگان جامعه محسوب کنیم، اصولاً هم تقویت، هم تخریب سرمایه اجتماعی، از نخبگان آغاز می­شود. مثلاً خواه مقامات حکومتی قانون اساسی را بی حرمت کنند و آن را زیر پا بگذارند، خواه نخبگان بیرون از حکومت به گونه­ای رفتار و تبلیغ کنند که گویی قانون اساسی بی­محتوا یا غیرعادلانه است، در هر دو حالت یکی از سنگ پایه­های مناسبات اجتماعی سست می­شود و بنابراین موجب تضعیف هنجارهای سطح کلان اجتماعی و سیاسی می­شود و این به تخریب سرمایه اجتماعی می­انجامد. این مسأله را می­توان به سایر قوانین و هنجارها تعمیم داد.

تعهد به منافع ملی نیز همین­جا معنی می­یابد مقامات یا نخبگانی که به منافع ملی تعهد دارند، حتی اگر برخی قوانین کشور را قبول ندارند یا غیرعادلانه می­دانند یا پایبندی به آن را مغایر منافع و مصالح شخصی خود می­دانند، باز در عمل آن قانون را رعایت می­کنند و مانع بی­حرمتی و نقض آن می­شوند.

بنابراین مقامات حکومتی، نخبگان اجتماعی و سیاسی و گروه­های مرجع را تا زمانی می­توانیم متعهد به منافع ملی بدانیم که تصمیمات، گفتار و رفتار آنها زمینه­ساز تخریب سرمایه اجتماعی نشوند.